



خیرنگار

عرفان خیر خوراه خبرنگار جامعه‌ و خودهمواره دارای کشاکش‌ها، تالام‌ها و اضطراب‌های گوناگونی بوده است که بعضا باعث آشفته‌گی و نازامی‌های وجودی غیرقابل تحملی می‌گردد. در طول تاریخ اندیشمندان، فیلسوفان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، روحانیون، عرفا و … هر کدام از منظر خود نگاهی به ریشه‌ها، علل و زمینه‌هایی که سبب ایجاد و تداوم رنج‌های انسان می‌شود داشته‌اند و سعی کرده‌اند براساس فهمی که از انسان و زیست جهان کنونی او دارند شیوه‌ای برای مواجهه‌ای سازگار و پذیرنده که در جهت کاهش آلام و دردمندی بشر باشد را جست‌وجو کنند. در این راستاسید جوادمیری، جامعه‌شناس و عضوهیات‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نیز اخیرا کتابی را تحت عنوان «سوسی‌کاو» به زور طبع آراسته است که به‌نوعی رویکردی میان‌رشته‌ای به‌موضوع رنج انسان داشته‌ونظر به‌ای درباب‌رهایی از آن ارائه کرده‌است. سیدجوادمیری در سنتن فکری جامعه‌شناسی حضور داشته و از آنجایی که انسان

همواره در نسبت با جامعه قرار می‌گیرد و از آن تاثیر می‌پذیرد ریشه و علل رنج‌های آدمی را نیز در ساختارها و نهاد‌هایی نظیر نهاد دولت، نهاد خانواده، نهاد دین و… که دچار کژ‌کاردی گشته و موجب برآمن نارسایی‌ها و اختلالاتی در وجود انسان شده‌اند می‌داند و از این رو بر آن است که با تاکید و تمرکز روی ساختارهای اجتماعی معیوب با شناسایی اشکالات و نقض‌های آنها در جهت بازسازی، بازآفرینی و به خدمت‌دراوردن آنها در جهت کارکردهایی که برای آن ابداع شده‌بودند برآید که البته فرایندی راجح‌تره و زمانبر نیز هست. برای اینکه بیشتر بتوانیم پروژه فکری جدید سید جواد میری را که خود نام «ماجراجویی فکری» را به آن داده‌ است بشکافیم و درباره ایده‌هایی که دارد ببیندنیسیم، گفت‌وگویی را با او ترتیب داده‌ایم که در ادامه مشروح آن را از نظر می‌گذرانید.

III

منمون که در خواست ما را ابات گفت‌وگو درباره کتاب «سوسی‌کاو»، **که اخیرا منتشر کردید، پذیرفتید. شما در کتاب جدیدتان مفهوم جدیدی به نام سوسی‌کاو را ابداع کردید. چه عنوان خود نام است هست‌ونظر به‌ای در باب‌رهایی رنج ارائه دادید. ابتدایری روشن شدن بحث بفرمایید که مراد شما چه معنایی از اصطلاح «سوسی‌کاو»** **بود و چرا این مفهوم با ترکیبی از واژه انگلیسی socio وواژه فارسی کاودن شکل گرفته است؟**

خیلی ممنون از اینکه این فرصت را به من دادید که در خدمت شما باشم. ما اگر بخواهیم برای کلمه سوسیو در فارسی خیلی ساده معادل ایجاد کنیم، شاید یک مقداری مشکل باشد. به این دلیل که واژه sociology در فارسی به «جامعه‌شناسی» ترجمه کرده‌اندولی‌وقتی فردی مثل آگوست کنت‌می‌آید و این مفهوم را ابداع می‌کند، منظورش فقط شناخت جامعه نبوده و کلمه در خودش معانی دیگری داشته است. یکی از معانی که به نظر من در socio هست، همین معنی است که انسان‌ها وقتی با یکدیگر انس و الفت پیدا می‌کنند یا مناسباتی که بین آنها شکل می‌گیرد، براساس انس و الفت و محبت است، آنگاه به‌تدریج چیزی به نام جامعه یا مجموعه انسانی شکل می‌گیرد. یقیناپیش از انسان‌ها یا به‌موازات انسان‌ها، مجامعات یا اجتماعات دیگری در بین حیوانات و جانوران وجود داشته است اما به این جمعاعات اجتماعات نمی‌توان گفت‌وگو کرد. در این نیست که درد و رنج یک چیز باشند و انسان می‌دهد که جامعه انسانی باید یک سری مولفه‌های دیگری مانند تعاون، مقاومت، همیاری، دستگیری ویاری‌گری را در درون خودمستتر داشته‌باشد وگرنه مفهومی به‌نام جامعه انسانی به معنایی که بتواند رنج، درد، آرزوگی‌ها و آلام بشریت را التیام بدهد، شکل نخواهد گرفت. یقینا ممکن است سازمان یا مجموعه‌ای مانند بادگان شکل بگیرد اما در یادگان تمام نیازهای انسانی تامین نمی‌شود و ممکن است در نهاد دیگری مانند خانواده شما تواناید عواطف و احساسات خود را داشته باشید و انس و الفتی ایجاد شود. این معانی در مفهومی استند socioمستند است. شناختن کنید که من به‌جای سوسی‌کاو می‌گفتم اجتماع کاوی یا جامعه کاوی، در این صورت آن معانی مستتر در socio نمی‌توانست به‌خونده منتقل شود.

درباره ترکیب دو واژه هم بفرمایید که چرا به جای سوسی‌کاو مثلا socio analysis نیست؟
اگر نگاهی به ادبیات موجود ببیندازید، این مفهوم sociology یا socio analysis در اروپا و آمریکا از دهه‌های تقریباً ۷۰ و ۸۰ به‌نوعی وجود دارد اما آن چیزی که من معنا کردم و اضافه داشتم یا این مفهوم در زبان فارسی ارائه‌دهی، به‌بهیج وجه مشابهت یا نزدیکی با آن مفهوم sociology یا socio analysis نداشتند و به‌نظر می‌آمد که دوپارادایم متفاوت هستند. اگر می‌گفتم که من دارم کار sociographyمی‌کنم، به‌نوعی نگاه من ذیل کسره‌های آماری و quantitative قرار می‌گرفت، درحالی‌که اصلا بحث من، بحث آمار و آنالیز داده‌ها و اینها نبود و بحث من رنگ‌بویی کاودین به‌معنای روان‌کاوانه دارد و از یک منظر هم نگاهی به مولفه‌های بنیادین هم‌بودگی و بنیادین جمع انسانی یا امر جمعی انسانی دارد. شاهزاده کرویوتکین که در قرن نوزدهم از بنیان‌گذاران آن‌تاریسم در روسیه است، می‌گوید ما به هر جای طبیعت یا هستی مانند کپکشان با عالم واقع نگاه می‌کنیم،

در آن یک مولفه یا عنصر بنیادینی می‌بینیم که در همه جا به صورت‌های گوناگون خودش را نشان می‌دهد و آن عنصر «تعاون» است، یعنی اگر شما به‌عالم نباتات، جمادات، جانوران یا حتی کپکشان‌ها یا سلول‌های داخل بدن نگاه کنید، عنصر یاری‌گری، همکاری و تعاون را برجسته خواهید دید و فقط در عالم انسانی و در سازوکار نظام‌های اجتماعی که آدم‌ها درست می‌کنند، شما رقابت را می‌بینید؛ مثلاً در دوران سرمایه‌داری، نه اینکه قبل از آن رقابت وجود نداشته‌ام در دوران سرمایه‌داری رقابت عنصر و مولفه اصلی است و وقتی رقابت به‌جای تعاون، همکاری، یاری‌گری و دستگیری می‌نشستند، تبعات بسیار مخربی بر برای زندگی انسان و هم برای نظم طبیعت دارد و هم شیرازه‌های آنچه ما به آن نظم فرهنگی می‌گوییم را نابود می‌کند. به همین دلیل به نظر من عنصر بسیار مهم این است که وقتی دارم مفهوم سوسی‌کاو را مورد امان نظر قرار می‌دهم، به این توجه داشته‌

اندیشه

سیدجواد میری در گفت‌وگو با «فرهیختگان» مطرح کرد

توجه به زیبایی؛ عنصر رهایی‌بخش برای انسان مدرن



ما به‌دنبال یک قالب‌های از پیش تعیین‌شده و استاندارد هستیم؛ مثلاً در آموزش و پرورش کسانی می‌نشینند کتاب‌هایی را تدریس می‌کنند و همه باید طبق این قالب آموزش ببینند یا مثلاً یک چیزی مدعی شود و همه‌می‌خواهند در آن قالب لباس بپوشند اما افراد دارای اوتیسم تلنگری به ما می‌زند که تفاوت‌ها و تمایزهای آدم‌ها در جامعه انسانی واقعا یک معنایی دارند و ما به این دلیل که سرعت‌بالایی در مواجهه با مسائل گوناگون پیدا کرده‌ایم و دنبال راه‌حل‌های استاندارد و کلیشه‌ای هستیم، توجه بنیادین وجودی به این تفاوت‌ها و تمایزات نداریم. اینجا یک دغدغه وجودی هم پیدا کرده‌بودیم که سیدمرتضی، پسر من فقط یک نفر نیست و نمونه جامعه‌ای است که متفاوت هستند. اینها مشکل ذهنی ندارند اما جهان را به‌صورت دیگری می‌بینند. ما س و شما ممکن است در ابتدای ورود به مدرسه بر اساس کنج‌کاوی می‌توانستیم جهان را به‌صورت دیگری ببینیم اما فشارهای اجتماعی برای یکسان‌سازی‌ما را به‌سمتی برده که مثلاً من را نقاشی فقط یک امضا بلابدهستم. برخی انسان‌ها یا جهان به‌صورت مفهومی مواجه نمی‌شوند، بلکه به‌صورت تصویری با آن مواجه می‌شوند. به‌جای اینکه perceptual یا conceptual باشند به‌جای اینکه از طریق مفاهیم با جهان ارتباط برقرار کنند، از طریق تخیل و تصاویر جهان را حس می‌کنند و اگر فضایی در آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها یا آموزشگاه‌های ما وجود داشته‌بود پدر است و قوانینی را وضع می‌کند و در واقع در از این رقابت‌ها، قتل‌عاه‌ها و کشتارها یا ظلم و تبعیض‌هایی که می‌گویند ما می‌خواهیم دنیا به این شکل خاص باشد و اگر نباشد ما جایگاه، موقعیت و منصب خودمان را از دست می‌دهیم، از بین بروند. درحالی‌که شاید هستی مادم مانند کپکشان‌ها که زایش دارند، قدرت زایش داشته‌باشد و چرا ما نباید این زایش را در جامعه داشته‌باشیم؟ در نظام سرمایه‌داری به‌نوعی جلوی این زایش را بسته‌ایم و اجازه بروز و ظهور به افراد نمی‌دهیم. اول اینکه این مساله باعث تنش و الفت بین انسان‌ها تقلیل پیدا کند و دوم اینکه سوسیو به معنای لذت در کنار با هم بودن و خیر رساندن به یکدیگر است؛ چرا ما نتوانیم در جامعه در کنار هم شگوف‌ا شویم، مانند یک تیم ورزشی که حس یاری و لذت بر شما مستولی باشد، نه رقابت.

می‌داند، سوالی که پیش می‌آید این است که سوسی‌کاووی ریشه این اضطراب‌هایی که در وجود انسان هست را ناشی از ساختارهای جامعه می‌داند یا مربوط به ذات انسان است و به ساختارهای جامعه الزام‌ربطی ندارد؟

خود مفهوم «ذات» را شما چگونه می‌بینید؟ اگر شما آن را یک چیز زمخت و سخت و هسته‌ای ببینید، آن وقت می‌توان گفت ناشی از ذات انسانی یا از جامعه است اما حتی آنچه در الهیات به آن فطرت گفته می‌شود، به نظر می‌رسد که خیلی سفت‌وسخت نیست و عنصری از سیالیت در آن وجود دارد و به همین دلیل است که رهایی برای انسان ممکن می‌شود. ماکس وبر یک مفهومی دارد که پارسون وقتی می‌آید آن را ترجمه و تفسیر کند، در انگلیسی برای آن معادل Iron cage قرار می‌دهد. یعنی «قفس آهنی» و همین مفهوم در فارسی هم به کار رفته اما منظور ویر قفس آهنی نیست، بلکه او یک هسته سخت فولادی را در نظر داشته است. حالا ممکن است شما بگویید تمایز بین آهن و فولاد مگر چقدر است و هر دوی اینها سفت هستند اما نکته‌ای که وبر در مفهوم اگزیستانسیالیستی به آن اشعار دارد این است که آهن یک فاز طبیعی است اما فولاد دست‌ساخته انسان است و فرق مساله در اینجااست که شما ممکن است نتوانید طبیعت را تغییر دهید. یعنی آن قسمتی که بر انسان مدرن سیطره پیدا کرده به صورت طبیعی نیست و از ذات انسان نشأت‌نگرفته، بلکه شامل مجموعه کنش‌های انسان‌ها، تمدن‌ها و جوامع است که بر ما مستولی شده است. اگر این قفسی از فولاد باشد، چون دست‌ساخته بشر است، هر قدر هم که سخت باشد اما امکان رهایی از آن وجود دارد؛ به همین دلیل ما باید خود مفهوم ذات را در دامنه سیالیت هم ببینیم. نه اینکه ذات چیزی ندارد که انسان را از سنگ مجزا کند؛ بلکه منظور این است که ذات سفت‌وسخت نیست و نوعی از سیالیت در آن وجود دارد.

شما در تحلیل نقش نهاد خانواده گفته‌اید که اگر دچار کژ‌کارکردی شده باشد برای انسان یا فرد رنج‌هایی را می‌آفریند و همین خانواده هم در داخل جامعه شکل گرفته و فرق سوسیو کاو و روانکاوا این است

که سوسی‌کاو، به جامعه و روانکاو به روابط بین اعضای خانواده و پدر و مادر توجه می‌کند. آیا نمی‌توان گفت که اولین نهاد شکل گرفته اجتماعی شاید خود خانواده است و اگر هم تأثیری بوده، نهاد خانواده روی شکل‌گیری نهادهای اجتماعی و نهاد قدرت تأثیر داشته. مثلاً حکومت‌های پدرسالار یا استبدادی ال‌گویی از یک خانواده پدرسالار دارند و قدرت دست پدر است و قوانینی را وضع می‌کند و در واقع در مفهوم سلسله‌مراتب را خانواده ایجاد کند بلکه در آن دین یا سطرها نقش دارند. بنابراین به نظر من تفاوت عمده روانکاوان یا جامعه‌شناسان در این است که اینها جامعه را به فریدت یا مسائل بینافردی تقلیل می‌دهند اما جامعه چیزی بیش از اینهاست و میدان وسیع‌تری را شامل می‌شود. مثلاً شما اگر در ساختار مادرسالار یا پدرسالار باشید، خانواده یک فرم دیگر پیدا می‌کند و نقش‌ها به فرم دیگری توزیع می‌شوند که یک روانکاو ممکن است به آن توجه نکند.

سوال خوبی است اما خانواده‌رویی فضا شکل نگرفته است. خانواده‌رویی یک ساختار زبانی شکل می‌گیرد و وقتی بین اعضای یک خانواده ارتباط هست، مثلاً بین پدر با فرزند، قسمتی از آن ارتباط شامل سمبل‌ها و نمادهاست و این زبانت را خود خانواده درست نمی‌کند، بلکه این زبانت بخشی از ساخت و بخش وسیع‌تری است که در آن الهیات، اسطوره‌ها نقش دارند یا مفهوم سلسله‌مراتب را خانواده ایجاد کند بلکه در آن دین یا سطرها نقش دارند. بنابراین به نظر من تفاوت عمده روانکاوان یا جامعه‌شناسان در این است که اینها جامعه را به فریدت یا مسائل بینافردی تقلیل می‌دهند اما جامعه چیزی بیش از اینهاست و میدان وسیع‌تری را شامل می‌شود. مثلاً شما اگر در ساختار مادرسالار یا پدرسالار باشید، خانواده یک فرم دیگر پیدا می‌کند و نقش‌ها به فرم دیگری توزیع می‌شوند که یک روانکاو ممکن است به آن توجه نکند.

یعنی شما شکل‌گیری نظم خانواده هم‌راه‌ماتر از یک‌سری ساختارها و روابط اجتماعی می‌دانید؟

نه تنها روابط اجتماعی که در بستر تاریخی این اتفاق می‌افتد. آن چیزی که ما به آن خانواده می‌گوییم، با آن چیزی که مثلاً در سه هزار سال قبل از میلاد یابیش از کشف آتش می‌گفتم، فقط اشتراک لفظی دارند و در معنی خیلی با هم تفاوت دارند.

آیا نتیجه بحث شما در تاکید بر ساختارهای اجتماعی به اینجا ختم نمی‌شود که سوزه‌انسانی به تغییر می‌دهد؟ (دراین حذف یادست کم پسینه قلمداد می‌شود؟) آیا با ظهور سوسی‌کاووی می‌توان از مرگ سوزه‌سخن گفت؟ یعنی سوزه‌ای که قبلاً وجود نداشته و به‌نوعی پسینه قلمداد می‌شود؟

درست است که انسان در بینابینت شکل می‌گیرد، اما با خودش یکجگی هم دارد و آن عالم درونش است و ما نمی‌توانیم عالم درون یک انسان را به

farhikhteganonline



فرهیختگان

WWW.FDN.IR

مناسبات و روابط تقلیل دهیم. حالا سوزه‌نه، ولی انسان که روی مفهوم نسیان شکل می‌گیرد، شاید با نگاه سوسی‌کاوای امکان شکوفایی اش بیشتر باشد. سوزه صوتی تاریخی از انسان است و همیشه ما سوزه نداشت‌ایم. سوزه صوتی از صور تاریخی است که در مناسبات اکونومی و اینجایی شکل گرفته است. بسیاری همچون لاکان از انحلال سوزه صحبت می‌کنند و آنچه هایدگر تحت‌عنوان دازاین مطرح می‌کند، صورت دیگری از آدمیت است، مثلاً رعیت یا برده فرم دیگری از آدمیت است. به همین دلیل باید بحث تاریخیت را هم جدی گرفت.

شما در فصل ۹ کتاب که درباره نقش ذهن و اراده انسان در برابر ساختارهای کلان اجتماعی است، به یک بحثی از سائر تراشماره می‌کنید که برای موقعیت انسانی (facticity)، یک امکان (possibility) در نظر می‌گیرید؛ واقعیتی که اشاره به ویژگی‌های از پیش تعیین شده فردی و اجتماعی دارد و امکانی که به‌نوعی به خلاقیت و ایستادگی در برابر این واقعیت اشاره کند. سوال اینجااست که انسان یا واحد انسانی چگونه می‌تواند بر امکان‌های خودش در برابر واقعیت‌ها توجه کرده و در جهت تحقق آنها تلاش کند؟

من فکر می‌کنم شاید بتوان گفت انسان موجودی است که مقاومت‌می‌تواند در او شکل بگیرد، یعنی مقاومت هر قدر هم شکننده در برابر موقعیت‌های سترگ فرصتی برای رهایی ایجاد می‌کند. مقاومت یعنی به‌نظر من انسان می‌تواند بر اساس شعور، دانش، معرفت و آگاهی اش مولفه‌های مقومی را در وجود خودش شکل دهد و روابطی ایجاد کند که آن روابط و معادلات و تعاملات به‌انسان یک قدرت مقاومت دهد. این مقاومت یکی از شاخصه‌های مهم انسانی است که در برابر سختی‌ها، دشواری‌ها، مصائب، رنج‌ها و دردها امکان بازیابی انسانیت را در جهان وهستی ممکن می‌کند که نکته مهمی هم هست.

در بخش دیگری از کتاب اشاره به نرّم‌های جامعه داشتید که فرد را مجبور می‌کنند تلاش کرده خودش را با آنها تنظیم کند. درحالی‌که ممکن است برخی از همین نرّم‌ها علت برخی ناپسامانی‌های روحی فرد باشد که به سوسی‌کاو می‌گفت. اختیار مدخل‌ها یا تنظیم نرّم‌ها را می‌دهد. در جامعه‌ها که ما نرّم‌ها ممکن است چنین عملکرد اخلاک‌گری داشته باشند که نیاز به مدخله سوسی‌کاوای داشته باشد؟

این تصور سلسله‌مراتب که امری مقدس است یکی از آنهاست، درحالی‌که سلسله‌مراتب برآمده از یک تصویری است که طبقه حاکم دارد. این طبقه قدرت را در دست خودش دارد و تمام سازوکار وجود را براساس معیارهای خودش تنظیم می‌کند و این طور نشان می‌دهد این ساخت نیاز به چنین سلسله‌مراتبی دارد و ما فکر می‌کنیم این سلسله‌مراتب در وجود قرار گرفته، درحالی‌که این طور نیست. خود این مساله یکی از آفت‌های پیشرفت جامعه و شکوفایی فرد و جامعه و همواری و دقیق کار کردن نهادهاست که خودش تنظیم می‌کند و این طور نشان می‌دهد این ساخت نیاز به چنین سلسله‌مراتبی دارد و ما فکر می‌کنیم این سلسله‌مراتب در وجود قرار گرفته، درحالی‌که این طور نیست. خود این مساله یکی از آفت‌های پیشرفت جامعه و شکوفایی فرد و جامعه و همواری و دقیق کار کردن نهادهاست که خودش تنظیم می‌کند و این طور نشان می‌دهد این وضعیت استضعاف انسان را داما در وضعیت استضعاف قرار می‌دهد. این وضعیت استضعاف وضعیتی نرمال نیست، بلکه وضعیتی پاتولوژیک است و سلسله‌مراتب فقط در این وضعیت کارکرد دارد. از آنجا که پشت آن تاریخ قرار گرفته و ادبیات تولید شده و تفسیر دینی، مقدس، مذهبی و سیاسی برای آن ایجاد شده که ما تصور کرده‌ایم که هستی این‌گونه است و خدای عالم هستی را به این شکل ایجاد کرده است.

پس شما سلسله‌مراتب را به‌عنوان یک‌نرمی که ممکن است در جامعه اخلاک ایجاد کند و باعث رنج انسان شود، قلمداد می‌کنید؟
بله.

به نظر می‌رسد ما در بخش‌های پایانی کتاب که بحث ریشه‌های سوسی‌کاووی هست است، یک پارادوکس با بخش اول کتاب مواجه هستیم. شما در ابتدای کتاب ریشه رنج‌های انسان را در ساختارهای جامعه و نظام‌های اجتماعی صورت‌بندی کردید که با ترمیم و مداخله سوسی‌کاووی که البته فرآیند طولانی مدتی هم هست، می‌توانیم بخشی از آنها را بهبود بخشیده یا به‌سمت رهایی قدم برداریم. اما در بخش‌های پایانی علت رنج انسان را در مفهوم هیوط و جدافتدایی انسان‌دیبایی کردید. درحالی‌که این وضعیت هیوط و جدافتدایی قابل حل یا تغییر نیست. این دو بخش با هم چگونه قابل جمع هستند؟
بله،وضع انسانی یک‌وضع پارادوکسیکال است و یک وضعیت شفاف،میرهن و آشکار نیست اما خود آگاهی انسان نسبت به اینکه در وضعیت هیوط قرار گرفته، اگر امکان‌رهایی به انسان نهد ما می‌تواند امکان اصلاح امور را به او دهد یا اینکه امکان استفاده از ظرفیت‌های وجودی خود و جامعه و آنچه تاریخ به انسان داده است را برای یاری‌گری و نه دستگیری به او دهد.

شما در توضیح صورت‌بندی جدیدی که از آن تحت‌عنوان سوسی‌کاووی نام بردید، آن را مواجسه‌های ماجراجویانه یا یک ما‌جراجویی فکری قلمداد کردید. به‌عنوان جمع‌بندی بفرمایید این ما‌جراجویی فکری پس از انتشار کتاب به کجا انجامیده و چه راهی را می‌تواند در آینده ببیماید؟

شاید بتوان این طور ادعا کرد که یک امکان گفت‌وگویی را در جامعه ما و حتی در جهان می‌تواند ایجاد کند؛ امکان اینکه جهان را نه فقط مفهومی که می‌شود مبتنی بر خیال، شعر، هنر، نقاشی یا امکان‌های خلاقانه بشر هم دید و به قول کارل مارکس همه چیز را به رابطه طولی و نقدی تقلیل ندهیم، بلکه امکان‌های دیگر را هم در متصور شویم. این کتاب حرف آخر نیست و یک تمرین تخیل آگاهانه در مواجهه با جمال بود. جمال و زیبایی استتیک خودش به‌نظر من یک امکان برای انسان فراهم می‌کند، ما باید به مفهوم جمال و زیبایی و صور گوناگونش به‌عنوان منبع الهام در سازمان‌ها و آموزش و پرورش، نهادها، آموزش عالی، رسانه‌ها یا حتی در مواجهه‌مان با دیگری نگاه کنیم. ما زیبایی را جدی نمی‌گیریم؛ اگر زیبایی را در چیدمان شهر یا دوزاین خیابان‌ها، ساختمان‌ها یا ماشین‌ها ایمان در نظر بگیریم، خودش چشم‌انداز و ارزش ایجاد می‌کند؛ ولی سوسی‌کاووی ما را به این مساله ارجاع می‌دهد و یک نگاه سوسی‌کاوانه جمال و زیبایی استتیک را به‌عنوان یک عامل و منبع الهام برای رهایی انسان و فائق آمدن بر درد و رنج موثر می‌داند.